

نام کتاب: ترجمه دعای صباح
مؤلف: میرزا زین العابدین خوشنویس محلاتی
شماره کتاب: ۸۶ مشکوة
اندازه: ۲۲x۱۴٫۵
تاریخ فیلمبرداری: خرداد ۱۳۸۹

مشرق — ستاره سکر ... — جنوب

١ ١١ ٢١ | ٢ ١٢ ٢٢ | ٣ ١٣ ٢٣

وقت زوال در ابتدا ... | مقاربت ... | ... کرد

مغرب

٤ ١٤ ٢٤ | ٥ ١٥ ٢٥ | ٦ ١٦ ٢٦

رفتن ... | مقاربت ... | ... کند

شمال — پایین — تحت الارض

٧ ١٧ ٢٧ | ٨ ١٨ ٢٨ | ٩ ١٩ ٢٩

... | ... | ...

فوق الارض

١٠ ٢٠ ٣٠

... نکند

وصف ... الزرنیخ تاخذ من الزرنیخ الاحمر
ثلث دراهم و یسحق ... المقطر الا ثلث یوم
ثم تاخذ من الکبریت واحد دراهم ثم تاخذ من الشب ... قدر
نصف الکبریت ثم وضع القار ... وضع ...
علی ... واحد اللیل و واحد النهار ثم تاخذ
... فطرح واحد قراط ... واحد ... المشتری و ... الشمس

...

هو السلطان الاعظم
جل جلاله

در عهد دولت جاوید مدت مالک
الملوک و سلطان السلاطین شهنشاه
السلطان ابن السلطان ابن السلطان
و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان ظل الله
فی الارض ناصر الدین شاه قاجار ابد الله ملکه و سلطانه
حسب الامر جناب جلالتمآب اجل اکرم امیر السلطنه
اتابک ادام الله جلاله العالی تحریر و طبع گردید از انجا که
آن وجود فایض الجود محض خیر و محض خیر و محض
مجانا و بلاعوض از ارباب خیر و مراتب الخیر
مرحمت میفرمایند و کان اتمامها فی یوم الثلثا
من الاسبوع الرابع من الشهر الثالث من
السنة الخامسة من العشر الاول من المائة الرابعة
من الالف الثانی من الهجرة النبویة ۱۳۰۴

دعای صباح جناب امیر المؤمنین علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

ابتدا میکنیم — اللهم — بنام خداوند بخشنده مهربان

ای اسم تو حادث و تو از ذات قدیم — مذکور در ابتدای قرآن کریم
... نشان تو بنایم نشان — ای آنکه توئی اله و رحمن و رحیم

یا من دلع لسان الصباح بنطق تبلجه

ای کسیکه بیرون آورد زبان صباح را بگویائیهای گفتار آن

ای رقص کنان ذره بنیست خورشید — مهر تو ضیا بخش دل اهل ...
تاریکی شب ... ما را — لطف تو زبان صبح ...

وسرح قطع اللیل المظلم بغیاهب تلجلجه

و فرستاد پارهای شب را بتاریکیهای حرکت تلجلج آن

ای آنکه شب تیره — فرستی بعدم
وز صبح کنی روی — جهان را خرم

ای آنکه صفات تو جلال است و جمال — وز فیض تو هست نور و ظلمت باهم

واتقن صنع الفلک الدوار فی مقادیر تبرجه

و استوار گردانید آفرینش فلک گردنده را در اندازهای آراستگی آن

ای آنکه ز تو خاطر اهل نظر — فرخنده این گنبد عالی منظر
ای صنع تو داده چرخ را زینت و فر — آراسته چون افسر شاهان بگهر

وشعشع ضیاء الشمس بنور تاججه

و بلند افروخت روشنی آفتاب را بروشنی افروختگی آن

ای چهره مهر مشعشع از تو — ای نور چراغ آسمانی از تو
افروخته زبانه شمع سپهر — ای نور وجود کن فکانی از تو

یا من دل علی ذاته بذاته

ای کسیکه راه نمود بذات خویش بذات خویش

ای آنکه خودش راهبر بنده شده — ذاتش بخودش راهنما شده
خورشید دلیل را خود هست مدام — ای از تو شعاع مهر تابنده شده

وتنزه عن مجانسة مخلوقاته

وهو پاکست از همجنسی آفریده کانش

انجای که مهر جانفزای تو بود | خورشید چه ذره در هوای تو بود
تو واجب و خلق تست ممکن پس کی | همجنس تو آفریدهای تو بود

وَجَلَّ عَن مُلائَمَةِ كَيفِيّاتِه

چه بزرگوارست از همراهی [illegible] چگونگیهایش

ای آنکه جلیلی و علیمی و عظیم | بیچون و چگونه توای رب رحیم
ما حادثیم و ذات تو قدیم و ازلی | هرگز نتوان بکنه ذات تو رسیم

يا مَن قَرُبَ عَن خَواطِرِ الظُّنون

ای کسیکه نزدیکست از گذر کنندهای گمانها

ای قرب تو در ظن و گمان گشته هویدا | جز آن نبود ره بسوی قرب تو پیدا
از وهم و گمان راه سپاریم بمقصد | زان رو که بود عقل در این مرحله شیدا

وَبَعُدَ عَن مُلاحَظَةِ العُيون

و دورست از نگران شدن چشمها

ای دل بغم عشق تو دلبند شده | چون گوی بچوگان تو پیوند شده
چون دیدن روی تو نبد حد کسی | هر کس بگمانی ز تو خورسند شده

وَعَلِمَ بِما كانَ قَبلَ أن يَكون

و دانست بانچه میباشد پیش از آنکه بشود

ای علم تو از ازل هویدا بوده | بر وجه اتم محیط اشیا بوده
در علم تو کان هست مقدس ز زمان | هم رنگ هم هست تو و نابوده

يا مَن أرقَدَني في مِهادِ أمنِهِ وأمانِه

ای آنکه خوابانید مرا در بستر امن و امان خویش

ای لطف تو ام بفضل انشاء کرده | در عالم جسم و جان هویدا کرده
در خواب من این نشأه جسمانی را | در بستر امن و عافیت جا کرده

وَأيقَظَني إلى ما مَنَحَني بِهِ مِن مِنَنِهِ وإحسانِه

و بیدار کرد مرا بسوی آنچه بخشیده است مرا از عطاهای خویش و نیکیهایش

ای آنکه ز خواب غفلت آگاهم کرد | نوری ز کمال خویش همراهم کرد
گر جان دهم بشکر این لطف کمست | کاحسان و عطا بتوفیق نکوهم کرد

وَكَفَّ أكُفَّ السّوءِ عَنّي بِيَدِهِ وسُلطانِه

بار رحمت دستهای سلطان برت الهابیشی واپش بیش

ای آنکه مر سلطنتش داده پناه — در حامی رحیم عطا کرده نگاه

چون راهنما شب ظلمانی جهل — خورشید جمال او بود در همه حال

صلّ اللهم علی الدلیل الیک فی اللیل الالیل

رحمت فرست ای خدا بر کسیکه راه نماینده است بسوی تو در شب تار

از رحمت خود افاضه کن خیر و کمال — بر روح نبی رهبر فرخنده خصال

چون راهنما در شب ظلمانی جهل — خورشید جمال تو بود در همه حال

والماسك من اسبابك بحبل الشرف الاطول

ولکسیکه چنگ زننده است از سببهایت بریسمان بلندی

آن کز پی دستگیری کل امم — آویخته از اوج عطا حبل کرم

خود هم که جهان بمهرش آمد ز عدم — در آن متمسک و اعتصامش محکم

والناصع الحسب فی ذروة الکاهل الاعبل

ولکسیکه خالص و پاک است بشرافت حسبش در میانه دوش بلندی

چون پاک ذات اصل ستوده اوست — پس فرع صلب اصفیا پایه اوست

اوقامت

او قامت طوبی است کز رفعت قدر — سکان بهشت جمله در سایه اوست

والثابت القدم علی زحالیفها فی الزمن الاول

ولکسیکه ثابت است پایش بر لغزشگاهها در روزگار نخست

ای پرده عصمت از ازل کرده قماط — وانکه ز رهان قماط افکنده بساط

نلغزیده بسی کسان درین کهنه رباط — آن بود که داشت استقامت بصراط

وعلی آله الاخیار المصطفین الابرار

و بر آل او نیکوان و برگزیده شدگان و نیکوکاران

صلوات اله باد بر آل رسول — آن راهبران راه اصحاب وصول

از ما باد بمصطفایان عقول — هر صبح هزاران صلوات مقبول

وافتح اللهم لنا مصاریع الصباح

و بگشا ای خدا برای ما درهای صبح را

بمفاتیح الرحمة والفلاح و

بکلیدهای رحمت و فیروزی و

ای آنکه بود نور تو جان مصباح — فیض تو همیشه قفل دل را مفتاح

بگشا بروی ما در فیض صباح | یا رب بکلید رحمت و فوز و فلاح

اَلبِسنی اللّهمّ من افضل خلع الهدایة و الصّلاح

بپوشان مرا ای خدا از فاضلترین خلعتهای هدایت و صلاح

ای خالق جبار و بدیع ارواح | بگشای برحم خویش درهای صباح
آنگاه برحمت بپوشان ما را | از فروزش خلعت هدایت و صلاح

وَاغرِس اللّهمّ لعظمتك في شرب جناني ینابیع الخشوع

و بنشان ای خدا از برای بزرگواری تو در آبخور دلم چشمههای زاری

وَاَجرِ اللّهمّ لهیبتك من آماقی زفرات الدّموع

و روان کن ای خدا از ترس عظمت از گوشههای چشمم نهرهای اشکها

یا رب بنشان در دلم از بیم جلال | از آب خشوع چشمهها مالامال
آنگاه ز خوف هیبت در همه حال | چون نهر روان چشم مرا کن سیال

وَاَدِّب اللّهمّ نزق الخرق منّی بازمّة القنوع

و ادب کن ای خدا سبکی و بدخوی مرا بمهارهای خرسندی

ای واحد قهار و عزیز غفار | از خوی بد خویش آمده در زنهار

الهی

این اشتر مست نفس بدخوی مرا | از حبل قناعتش در آور بمهار

اِلهی اِن لم تبتدئنی الرّحمة منك بحسن التّوفیق

خدایا من اگر سبقت نمیکرد رحمت بخشش از تو بحسن توفیق

فمن السّالك بی الیك فی واضح الطّریق

پس کیست که راه برد مرا بسوی تو در راه روشن

ای ساخته زانکه رحمت تو ام | توفیق تو گشته همت بال و پرم
گر رحمت تو نکرد ز اول خبرم | آن کیست که باشد سوی تو راهبرم

وَاِن اَسلمتنی اَناتك لقائد الامل و المنی

و اگر واگذارد مرا حلم تو از برای کشاننده امید و آرزوی

فمن المقیل عثراتی من کبوات الهوی

پس کیست عفو کننده لغزشهای مرا از روی افتادن هوس و خواهش

گر حلم تو واگذاردم در هوسم | جز عفو تو کیست لطف فریادرسم
از دست هوسها چه نیفتم بر روی | غیر از تو امید نیست از هیچ کسم

وَاِن خذلنی نصرك عند محاربة النّفس و الشّیطان

و لکن فرو گذاشتن مرا اهانت درگه حملک کرد نفس شیطان

فقد وكلني خذلانك إلى حيث النصب والحرمان

پس بتحقیق که واگذارد مرا فرو گذاشتنت بسوی بی بهری

کریا بی تو تنها شدم ای رحمن | در معرکه جهاد نفس شیطان
خذلان تو واگذارد در عصیان | ناچار فتم بسوی رنج و حرمان

إلهي أتراني ما أتيتك إلا من حيث الآمال أم

الهی آیا می بینی مرا که آمدم تو را از جهت امید یا پیوستم

بأطراف حبالك إلا حين باعدتني ذنوبي عن دار الوصال

بطرفهای ریسمانت مگر هنگامیکه دور کرد مرا گناهانم از سرای پیوستن

آیا بینی که من روم یک گامی | سوی تو مگر بآرزوی کامی
یا آنکه زدم دست در اسباب وصال | الا هنگام اهجر و بی آرامی

فبئس المطية التي امتطت نفسي من

پس بد مرکبیست آنچه مرکب گرفت نفس من از

هواها فواهاً لها لما سولت لها ظنونها و

هوسهایش پس وای بر آن از برای آنچه زینت کرد برای آن گمانهایش و

مناها وتباً لها لجرأتها على سيدها ومولاها

آرزوهایش و زیان باد از برای دلیریش بر خواجه و آقایش و مولایش

بد راه است نفس ما ز هوا | واحسرتا از من نفس من عجبا
از دست زیان نفس خود وا اسفا | زان رو که دلیر گشته در امر خدا

إلهي قرعت باب رحمتك بيد رجائي

الهی کوبیدم در رحمت ترا بدست امیدم

وهربت إليك لاجئاً من فرط أهوائي

و گریختم بسوی تو در حالیکه پناه آورنده ام از بسیاری هوسهایم

وعلقت بأطراف حبالك أنامل ولائي

و در آویختم بطرفهای ریسمانهایت انگشتان دوستیم را

ای آنکه کریمی و رحیمی و حمید | بر درگه رحمت زدم دست امید
سوی تو گریزان شدم از نفس و هوا | دست من و دامان تو ای رب مجید

فاصفح اللهم عما أجرمته من زللي و

پس در گذر خدایا از آنچه بگناه کرده ام از لغزشم و

خطائي وأقلني اللهم من صرعة ردائي

وخطایم و عفو کن بار خدایا از ایشان هلاک شدیم

فانک سیدی و مولای و معتمدی و رجائی

پس بدرستی تو خواجهٔ منی و آقای منی و تکیه گاه منی و امید منی

وغایة منای فی منقلبی و مثوائی

و نهایت آرزوی منی در بازگشتنم و جای یگانه هم

مولای کریمی و حمید و مجید | آقای منی و تکیه گاهی و امید
ای غایت آرزوی من در دو سرای | دارم ز تو امید بهشت جاوید

الهی کیف تطرد مسکینا

الهی چگونه دور کنی درویش را

التجا الیک من الذنوب هاربا

که پناه آورده بسوی تو از گناهان در حالیکه گریزنده است

یا رب بچه سان دور کنی غمگینی | کاید بپناه لطفت از مسکینی
در بیم گناهان بگریزد سوی تو | جز خدمت تو نباشدش آیینی

ام کیف تخیب مسترشدا الی قصد جنابک ساعیا

یا چگونه بی بهره سازی طلب کننده راه حق را که بآهنگ جناب تو کوشنده است

یا آنکه تو بی بهره چسان خواهی ساخت | آن را که ترا بوصف ارشاد شناخت
آهنگ جناب تو نموده از سعی | تا آنکه بدرگاه تو خود را انداخت

ام کیف تطرد ظمآنا ورد الی حیاضک شاربا

یا چگونه دور کنی تشنه که آمده باشد بجانب حوضهای تو در حالیکه نوشنده آب

از بحر نوالت همه را داده زلال | نه چرخ حباب است از آن بحر کمال
لب تشنه چسان دور نمائی آنرا | کامد سوی حوضهای جود بسوال

کلا وحیاضک مترعة فی ضنک المحول

نه چنانست و حال آنکه حوضهای تو پر آبست در وقت تنگی خشک سالیها

حاشا که کنی دور ازان فیض و کمال | با آنکه ترا حوضها مالامال
بحر کرمت پر است بی نقص و زوال | در تنگی بود گاه دود خشکی سال

وبابک مفتوح للطلب والوغول

و در تو گشاده است از برای طلب شدن و در آمدن

انت غایة السؤل ونهایة المأمول

توئی منتهای مطلب و نهایت امید داشته شده

درگاه طلب گشاده در همه حال | بر اهل طلب ز هر سوال آمال

اینست هوسهای من ای رب رحیم | گمراه مکن مقصد این نفس لئیم
نگذاشته‌ام سوی جناب لطفت | ای آنکه غفوری و ودودی و کریم

فاجعل اللهم صباحی هذا نازلاً علیّ

پس بگردان خدایا صبح مرا این صباح فرود آینده بر من

بضیاء الهدی والسلامة فی الدین والدنیا

بروشنی هدایت و سلامت در دین و دنیا

یا رب بکرم صبح مرا ساز دگر | بر روشنی هدایت در افزا

بخشا سلامتی مرا هم دل و دین | هم دولت دنیا ز لطف خود ای غفار

ومسائی جنة من کید العدی

و شام مرا سپری از جهت دفع مکر دشمنان

ووقایة من مردیات الهوی

و نگاهداشتن از مهلکات هوا و هوس

لله بکرم شام مرا کن سپری | بر من نرسد ز کینه دشمن ضرری
در مهلکه هوای نفسم مگذار | مگذار مرا بنفس خود دگری

انک قادر علی ما تشاء تؤتی الملک

تا بکه شود خلق دلگشا وصال | از لطف تو بفیض بیشمار بکمال
در واز لطف تو بود عالمی باز | از بهر من خسته لاکلام نیاز
تو غایت مطلبی و امید دراز | کار من سرگشته غمگین تو بساز

الهی هذه ازمة نفسی قد عقلتها

ای خدای من این مهارهای نفس من است که بسته‌ام آنرا

بعقال مشیتک وهذه اعباء

بندهای خواست تو و این گناهان

ذنوبی درأتها برحمتک

سنگینی های من است رد کرده برحمت تو

اینست مهار نفس من ای محبوب | بر خواهش تو بسته امش در حد
این بار گناهان که بدوشم دارم | انداخته‌ام برحمتت یا غفار

وهذه اهوائی المضلة

و این هوسهای منست گمراه کننده مرا

وکلتها الی جناب لطفک

بار گذاشتنش بسوی آستانه لطفت

تا بکر

تحقیق که تو توانایی بر آنچه میخواهی میدهی پادشاهی را

مَن تَشَاءُ وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاءُ

بکسیکه میخواهی میگیری پادشاهی را از کسیکه میخواهی

ای تو برکنار ملک و شاهی	قدرت داری بر آنچه آنرا خواهی
شاهی بخشی بستانی	بر هر چیزی تو قادری الهی

وَتُعِزُّ مَن تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَاءُ

و ارجمند میکنی آنکه را که میخواهی و خار میکنی آنکه را میخواهی

ای حشمت و ملک و ملکداری از تو	فیض دو جهان بخلق باری از تو
در اهل وفا عزت و یاری از تو	بر اهل جفا ذلت و خواری از تو

بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

بدست تست خیر بدرستیکه تو بر هر چیز توانایی

آنی که تو هستی همه شاهان شاه	در دست تو هست خیرها یا الله
بر هر چیز توئی توانا ایدوست	از چشم کرم نما باین بنده نگاه

تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَا

در آوری شب را در روز و در آوری روز را

في الليل

۹

فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ

در شب و بیرون آوری زنده را از مرده و بیرون آوری

الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَن تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ

مرده را از زنده و روزی میدهی آنکه را که بخواهی بی شمار

گاهی شب را در آوری اندر روز	که در شب تاریکی روز افروز
که زنده ز مرده آوری که برعکس	ای بخشنده بروزی تو عالم فیروز

لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ

نیست خدای مگر تو منزه میباشی تو بار خدایا و حمد میکنیم ترا

مَن ذَا يَعْلَمُ قَدْرَكَ فَلَا يَخَافُكَ وَمَن

کیست که بداند قدر ترا پس نترسد از تو

ذَا يَعْلَمُ مَا أَنتَ فَلَا يَهَابُكَ

که بداند چیستی تو پس خوف نکند از تو

ای آنکه بجز تو نیست معبود کریم	تسبیح و ستایشت کنیم از تعظیم
آن کیست که داند صفت قدرت تو	آن کو نترسد از تو ای رب کریم

الفت بعد ذلك الفرق وفلقت

جمع کردانیدی بعد از تفرقت گروه ها را و شکافتی الغسقه

برحمتك الفلق وانرت بكرمك دياجي

برحمت دانه را و روشن کردی بکرمت سیاهی شبها

ای برهمه خلق لطف و احسان از تو	ای الفت فرقه پریشان از تو
ای فالق اصباح و شکافنده صبح	ای ظلمت شب بصبح رخشان از تو

وانهرت المياه من الصم الصياخيد

و روان کردانیدی آبها را از سنگ صلب سخت

عذبا واجاجا وانزلت من المعصرات

شیرین و تلخ و فرو فرستادی از ابرهای فشارنده

ماء ثجاجا وجعلت الشمس والقمر

آب ریزنده و کردانیدی خورشید و ماه را

للبرية سراجا من غير ان تمارس

برای آفریده کان چراغ بی آنکه کوشش نمایی

فيما ابتدأت به لغوبا ولا علاجا

درانچه آغاز کرده بآن بهیچ درماندگی ونه معالجه

ای کرده برشته سحب جاری انهار	وز ابر کرم فشانده باران بهار
افروخته بر چرخ چراغ از مه و مهر	بی آنکه بشغلی کشی در کردار

فيا من توحد بالعز والبقاء وقهر

پس ای کسیکه یگانه بهیچ در عزت پاینده کی و مغلوب ساختی

عباده بالموت والفناء صل

بندگان خود را بمرگ و نیستی رحمت فرست

على محمد وآله الاتقياء و

بر محمد و آل او که پرهیزکارانند و

ای آنکه یگانه تو در عز و بقاء	وز قهر تو کان خلق در مرگ و فنا
بفرست بفیضات خویش صلوات و سلام	بر حضرت پیغمبر و آل اصفیا

استمع ندائي واستجب دعائي و

و بشنو آواز مرا و اجابت بکن دعای مرا و

وحقق بفضلك املي ورجائي

و راست کردان بفضل خود آرزوم و امیدمرا

لکه زکرم و شنوند اهای مرا ۵ بپذیر زلطف خود دعاهای مرا
امید مرا و کلی از فضل و کرم ۵ در جنت قدس بخش جای مرا

یا خیر من دعی لکشف الضر
ای بهترین کسیکه خوانده شد از بلی دفع هر دشواری

والمأمول لکل عسر ویسر
و آرزو بعه شد از بلی هر دشواری و آسانی

ای خوبترین کسی که او خوانده شده در دفع بلا زهر که در ماندم بسته شده
ای آنکه بهر سختی و هر آسانی ز امید عطا اوست دلم زنده

بک انزلت حاجتی فلا تردنی من
بسوی تو فرود آوردم حاجت خود را پس باز مگردان مرا از

سنی مواهبک خائباً یا کریم یا کریم
بلند مرتبه بخششهایت ناامید ای کریم ای کریم

امید لطف در همه مشکلی و بیم حاجت بتو آورده‌ام ای رب رحیم
نومید مکن مرا ز بخششهایت ای آنکه کریمی تو کریمی تو کریم

برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی

بحق

بحق رحمتت ای رحم کنندترین رحم کنندگان و رحمت فرست

الله علی سیدنا محمد وآله الطاهرین
خدا برخواجه و آقای ما محمد و آل او که پاکانند

ای ارحم الراحمان از از رحمت خاص بفرست بر سید سادات خواص
هر دم با دهزار صلوات و سلام بر احمد و آل او بصدق و خلاص

قد قوبلت هذه النسخة وطوبقت علی خط مولنا امیر
المؤمنین علیه السلام الذی رقم فی آخره بهذه
العبارة کتبه علی ابن ابیطالب فی آخر نهار الجمعة
حادی عشر شهر ذی حجة سنة خمس وعشرین من الهجرة

دعائی که بعد سجده باید خواند که تشویق ۵

الهی قلبی محجوب ونفسی معیوب وعقلی مغلوب
وهوائی غالب وطاعتی قلیل ومعصیتی کثیر
ولسانی مقر بالذنوب فکیف حیلتی یا علام
الغیوب ویا ستار العیوب ویا غفار الذنوب
اغفر لی ذنوبی کلها یا غفار یا غفار یا غفا

ناصر الدین شاه قاجار

یا شدید العقاب یا غفور یا رحیم یا حلیم یا کریم اقض
حاجتی بحق القرآن العظیم والنبی الکریم وصلی الله
وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین

مخفی نماناد که چون نسخ دعای صباح در دست بیشتر مغلوط بود لهذا بعد از استدعا
از اعلیحضرت اقدس شهریاری خلد الله ملکه و دولته حسب الامر جناب جلالتمآب اجل اکرم افخم
آقای امین السلطنه دام اجلاله این قدس دعا که این حقیر ... جاوید آیت سید علی ... مدرس
خادم این نسخه را با نسخه در خزانه عامره بخط کوفی حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
صلوات الله علیه مرقوم فرمودند مقابله کرده و مطابق نمود بعد از مداقه و اهتمام
در تصحیح و تکمیل جهت سلامتی وجود مبارک اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت سلیمان ابهت
اقدس شهریاری شاهنشاه جهان پناه خلد الله ملکه و دولته و ابد السلطنه مطبوع کرده که هر کس
از قرائت کنندگان که در اوقات قرائت این دعای شریف اول وجود مبارک
اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه جناب جلالتمآب اجل آقای امین السلطنه را دعا کنند این بنده
کمترین را بدعای خیر یاد نمایند و سلامت کاتب بیچاره فقیر را طلب مغفرت نمایند انشاء الله تعالی

کتبه فی شهر رجب المرجب
من شهور سنه ۱۳۰۸

[illegible]

صورت طلسم ... ...

۱	ھ	۱۲		۴	ص	۲	۲	۱۳	۱۳	۱۴		
۵۲	۳	۳	ص	۱۳	۱۲	۱	۳	ص	۴	۲	۱۱۱۱	۲۴

سعد ... ۱۲۱ ... ۱۱۲ ... ۱۱۹۶

پشت طلسم ...

ن	م	ی	ھ	م
ی	ھ	ر	ن	ر
ر	ن	ر	ھ	ی
			ر	ن
				ی

برائے ... ۱۵ مرتبہ ...

فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ